

انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران

ناهمید روشن نهاد*

چکیده

شرح مختصری از تاریخچه‌ی آموزش عالی در ایران و نحوه‌ی شکل‌گیری دانشگاه به سبک جدید (دانشگاه تهران) همراه آسیب‌شناسی این شیوه‌ی جدید آموزش عالی با تکیه بر اعزام دانشجو به خارج و مسأله‌ی آموزش. پیروزی انقلاب اسلامی و شروع انقلاب فرهنگی در سطح دانشگاه‌های کشور. بررسی فعالیت‌های ستاد انقلاب فرهنگی و شورای عالی انقلاب فرهنگی در جهت اسلامی کردن دانشگاه‌ها و برخی مشکلات مرتبط با آن.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، انقلاب فرهنگی، آموزش عالی، دانشگاه، دانشجو.

* پژوهشگر و کارشناس ارشد تحقیق در ارتباطات اجتماعی.

اهمیت بُعد آموزش در جامعه، به مثابه‌ی اصلی‌ترین عنصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگ، به حدی است که آغازگر حرکت انقلاب فرهنگی (انقلاب آموزشی) سال ۱۳۵۹ بوده است؛ لیکن سابقه‌ی این پدیده در ایران به دهه‌ی ۱۳۴۰ باز می‌گردد، یعنی زمانی که مسایل مبتلا به نظام آموزشی (بخصوص در سطح عالی) به حدّ اعلاّی خود می‌رسد و لزوم انجام دگرگونی عمیقی را می‌طلبد، اما تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، تحول محسوسی صورت نمی‌پذیرد. پس از انقلاب نیز کارگزاران امر در صدد بودند تا روح اسلام را در کالبد نظام آموزشی کشور (بخصوص آموزش عالی که در شرایط بحرانی به سر می‌برد) بدمند، لیکن به دلیل نابسامانیهای ریشه‌ای نظام مذکور، این اقدام به سهولت قابل اجرا شدنی نبود. پیش از پرداختن به اقدامات نظام جمهوری اسلامی، در حل مسایل آموزش عالی، لازم است با سیر مختصری در تاریخ آموزش عالی، به کیفیت شکل‌گیری و روند توسعه‌ی نابسامانیهای ریشه‌ای آن پی برده شود.

سیری در تاریخ آموزش عالی

به طور کلی، آموزش عالی در ایران در دو مقطع خاص و با دو صورت و شرایط کاملاً متفاوت از یکدیگر نمود یافت. در مقطع اول، که به دوران پیش از اسلام و تأسیس جندی شاپور باز می‌گردد، آموزش افراد جامعه بنابر صلاحدید کارگزاران وقت، نیاز جامعه و مقتضیات زمانه بوده است. پس از نفوذ اسلام در ایران، که به زندگی و جهان بینی جامعه، دید تازه‌ای می‌بخشد و ارزشهای جدیدی جایگزین ارزشهای منسوخ پیشین می‌گردد، علم و دانش نیز سمت و سوی معنوی به خود می‌گیرد. شعله‌ی فروزان علم تا قرن هفتم ادامه داشت؛ لیکن در طول تهاجم و سیطره‌ی مغولان بر ایران، که تا حدودی مدنیت و آثار علمی فراوانی را از بین برد،

گرمای قرون پیش از خود را از دست داد. با گذار این دوره، که آثار نامطلوبی را بر اخلاق جامعه برجای گذاشت، فتور و سستی به جامعه‌ی علمی ایران حکمفرما شد و گذر زمان نیز تأثیر مثبت چندانی بر آن نگذاشت تا اینکه در دوره‌ی صفویه، دوره‌ی جدیدی از روابط در ایران ظهور می‌کرد که آن ارتباط با غرب بود. این دوره، مصادف بود با آغاز روابط میان اروپا و ایران که در ابتدا در قالب روابط اقتصادی و سپس سیاسی متجلی گشت، لیکن اوج این روابط در دوره‌ی قاجاریه به واقعیت پیوست. مشاهده‌ی پیشرفت‌های جوامع اروپایی از طرفی و نیاز کشور به رفع کاستی‌های جامعه (به خصوص در زمینه‌ی نظامی) از طرف دیگر، موجب شد که این روابط از طریق «اعزام محصل به خارج» ابعاد وسیعتری به خود گیرد. اواسط این دوره، مصادف بود با اوج پیشرفت‌های جهان خارج، لیکن وجود شرایط موجود آن دوره‌ی ایران؛ اعم از ضعف حاکمیت، اوضاع جنگی و آشوب‌های داخلی، موجب شد تا اهم فعالیت‌ها و اقدامات کشور متوجه پاسداری از به اصطلاح مرزها و حفظ حاکمیت دولتهای وقت باشد و نیازهای مردم جامعه، رفع بی سوادى حاکم و... را تحت الشعاع خود قرار دهد و در نتیجه از پیشرفت‌های جهان خارج دور بماند.

با تأسیس دارالفنون به دست امیرکبیر، آموزش عالی ایران وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود. امیرکبیر این مرکز را با هدف تربیت محصلان ایرانی در داخل کشور، به منظور رفع احتیاجات جامعه و عدم نیاز به اعزام دانشجو به خارج، تأسیس کرد؛ لیکن با مداخله‌ی عناصر سودجوی داخلی (از طریق سیاسی کردن امور فرهنگی این مرکز و برسانیدن شاه از عواقب تربیت دانشجویانی آگاه) و عناصر سلطه‌گر خارجی (از طریق تعویض معلمان دارالفنون و اجرای سیاست‌هایشان توسط آنان...) در آرمان‌های والای امیر خلل ایجاد و پایه‌های نارسایی در آموزش عالی قلمبریزی شد. از این طریق تا تأسیس دانشگاه تهران، سازمان اداره‌ی این اماکن زیر نظر دربار و وابستگان آنها بوده که به صورت کاملاً

متمرکز اداره می‌شده است.

پیش از آنکه به نارسایی‌های دانشگاه تهران پرداخته شود، لازم است یادآوری شود که در طول قرن نوزدهم، جهانیان به منظور دستیابی به توسعه و پیشرفت روز افزون خود، بر اساس روش آموزش و پرورش تطبیقی، در صدد بودند تا الگوی موفق آموزشی را بر گرفته، از آن بهره ببرند. این مسأله (الگوپذیری از یکدیگر) در مورد کشورهای غربی، که دارای فرهنگهای بالنسبه یکسانی بودند و دوره‌ی صنعت را پشت سر گذاشته بودند و همگی در دوره‌ی علم‌گرایی قرار داشتند، چندان اشکال ساز نبود، اما جوامع کشاورزی و به قول معروف عقب مانده، که مراحل انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشته بودند، در صدد بودند تا با کاربرد روشهای تربیتی، آموزشی و برنامه‌های نظام آموزشی جوامع پیشرفته، راه توسعه یافتگی را کوتاه نمایند. در قبال چنین سیاستی، جوامع عقب مانده به دو دسته تقسیم می‌شدند: آنها که علاوه بر استفاده از روش «آموزش و پرورش تطبیقی»، فرهنگ و نیازهای جوامع خود را نیز در نظر داشتند. این جوامع از نظر توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی، تا حدی سربلند بیرون آمدند. دسته‌ی دوم، جوامعی بودند که بدون آگاهی از اهمیت فرهنگ و شرایط جامعه‌ی خویش، تنها در صدد دستیابی به تکنولوژیهای پیشرفته‌ی کشورهای توسعه یافته بودند.

کشور ایران، که در زمره‌ی جوامع دسته‌ی دوم محسوب می‌شود، با اقتصاد کشاورزی قصد داشت تا از سیاست‌گذاریهای فرهنگی جوامع غرب، بخصوص فرانسه و آمریکا، بهره‌برداری نماید. از جمله ثمرات استفاده از چنین روشی در ایران، تأسیس دانشگاه تهران بوده است. مقرر شده بود تا این مرکز بر اساس الگوی دانشگاه‌های آمریکا بنا شود و از جمله اهدافی که برای تأسیس آن ذکر شده است، تمرکز مؤسسات آموزش عالی در یک مکان، عدم نیاز به اعزام دانشجو به خارج و ورود فرهنگ غربی به ایران بوده است. اثرات و پیامدهای تأسیس و

سیاست‌گذارهای فرهنگی دانشگاه تهران و مراکز آموزش عالی دیگر در سراسر کشور را می‌توان در دوره‌ی پهلوی دوم (یعنی پس از گذشت چند دهه) مشاهده نمود، تا جایی دست اندر کاران وقت نیز در صدد چاره‌جویی برآمده، اقدام به برقراری انقلاب آموزشی نمودند. تا پیش از این واقعه هر یک از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی دانشگاه‌ها، به نوعی با مسایل خاص خود دست به‌گریبان بودند و هیچ‌یک در حد نیاز کشور، قادر به جوابگویی نبودند؛ برای نمونه از نظر کمی، تعداد دانشجویان، نه تنها تا نیاز واقعی فاصله‌ی بسیاری داشت، بلکه از نظر کیفیت نیز در حد مناسبی نبود. چگونگی برگزاری کنکور و گزینش دانشجو، انگیزه‌ی دانشجویان از تحصیل و مسأله‌ی اشتغال آنان، نیز رشد مدرک‌گرایی از مباحث قابل بررسی بوده است. از طرف دیگر هیأت علمی دانشگاه‌ها نیز مشکلات خاص خود را دارا بوده‌اند. انگیزه‌ی اغلب استادانی که به منظور تدریس در دانشگاه‌ها، به خارج اعزام می‌شدند، نیاز کاذب بازار مصرفی بود تا گزینشی بر مبنای علاقه‌ی شخصی و نیاز جامعه. در نتیجه آنان یا منحرف می‌شدند یا آنکه پس از رها کردن درس و تحصیل، همانجا اقامت می‌گزیدند. برای نمونه از هر ۱۰۰ نفری که روانه‌ی تحصیل به کشور انگلستان می‌شدند، کمتر از ۱۰ نفرشان توفیق می‌یافتند در رشته‌های انتخاب شده وارد دانشگاه شده و فارغ‌التحصیل شوند.^۱

اکثر بازگشتگان نیز که جبران و کم تجربه بودند، بدون آنکه دوره‌ی کارآموزی بگذرانند، دعوت به کار می‌شدند؛ در نتیجه در کاربرد زبان فارسی با اشکالات فاحشی مواجه بودند و بعضی نیز از نظر اجتماعی و درک مفاهیم ملی با وضعیت کشور مطابقت نمی‌کردند. نظام آموزشی در دوره‌ی گذشته به دلیل کمبود کادر آموزشی، اقدام به اعزام دانشجو به خارج می‌کرد؛ اما این کار بدون آینده‌نگری

۱. صادق زیبا کلام، ضرورت انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۹، ص ۹.

برای تثبیت فرهنگ جامعه و بدون در نظر گرفتن لوازم آموزشی جامع، صورت می‌گرفت. از طرفی دیگر هرچند برای فارغ التحصیلان داخلی نیز دانشسراهای چندی احداث شده بود، موضوع تقویت این مسأله، که سرانجام این تحصیله‌های داخلی و آگاهان به رموز و فنون فرهنگی - علمی و آموزشی هستند که قادر به ارائه‌ی آموزش مؤثر خواهند بود، مورد غفلت قرار داشت. به هر حال مشکلات مربوط به هیأت علمی نیز بسیار زیاد بود و تنها به همین مقدار بسنده می‌شود که اضافه کار استادان و چند شیفته کارکردن آنان، موجب کاهش بازدهی کار، کمبود وقت برای انجام تحقیقات و مطالعه‌ی آزاد آنان بوده است. به هر صورت بالاترین شاخص پیشرفت هر دانشگاه و دلیل حیات علمی در آن، تحقیقات و نوآوری‌های علمی است که کمتر در دانشگاه‌های ایران صورت می‌پذیرفت.

مقوله‌ی برنامه‌ی درسی و نوع رشته‌های تحصیلی نیز دارای معضلات ریشه‌ای بوده است. به هر صورت آنچه باید در هر دانشگاه آموخته شود، ارتباط مستقیمی با نیازمندیها و مختصات اجتماعی آن جامعه دارد. لیکن به دلیل سیاست‌گذاریهای فرهنگی نظامهای وقت، برای دستیابی هرچه سریعتر به تکنولوژیهای غرب، اغلب برنامه‌ها و رشته‌های تحصیلی ایران برگرفته از همتای آن در غرب بود. برنامه‌های رشته‌های تحصیلی اروپا و آمریکا، دقیقاً منطبق بر احتیاجات و نیازمندیهای تکنولوژیهای و صنعتی آنان بوده، در صورتی که جامعه‌ی ایران با چنان ساخت اقتصادی متفاوت، تقریباً همه‌ی رشته‌های تحصیلی جوامع صنعتی و پیشرفته را عرضه می‌کرد که نه مورد نیاز بود و نه منطقی. در نتیجه اگر فارغ التحصیلان ما جذب اروپا و آمریکا می‌شدند، مفیدتر به نظر می‌رسید.

به طور کلی، رشته‌ها منطبق بر نیازهای توسعه نیافته بودند و در واقع بعضی

از آنها که ضرورت توسعه‌ی زیاد نداشتند، بیش از حد دانشجو پذیرفته و بعضی رشته‌ها با کمبود مواجه شدند، بنابراین ناموزونی، ناهماهنگی، کمبود و افزایش بی‌رویه، به حد وفور مانع‌نظره می‌شد؛ چراکه انطباق لازم طبق برنامه‌ای حساب شده انجام نگرفته بود. لیکن می‌توان اذعان کرد همه‌ی این مسایل به نوع مدیریت و اداره‌ی امور دانشگاهها باز می‌گشت.

از ابتدای بنیاد دستگاه جدید آموزشی، کلیه‌ی امور آموزشی و فرهنگی، تحت اداره و نظارت دولت قرار داشت، تا سال ۱۳۴۶، اداره‌ی دانشگاهها به عهده‌ی وزارت فرهنگ (معارف) بود، اما به دلیل تغییرات متوالی رؤسای وزارت مذکور و عدم استقلال لازم، این وزارتخانه توانایی ممکن برای اجرای برنامه‌های مورد نیاز دانشگاهها را نداشت. برای نمونه این وزارتخانه به مدت ۱۰۰ سال پس از آغاز تأسیس در سال ۱۲۶۲ شمسی، مجموعاً ۷۹ وزیر مختلف داشته که به طور متوسط در ظرف چهارده ماه، یک وزیر از آن عوض می‌شده است.^۱ نارسایی‌های موجود در نظام آموزشی، بخصوص آموزش عالی موجب شد تا مسئولان امر به فکر برپایی نوعی «انقلاب آموزشی» بیفتند؛ لیکن از آن زمان (۱۳۴۶) تا وقوع انقلاب اسلامی اصلاحات محسوسه‌ی به وقوع نییوست و انقلاب آموزشی با نافرجامی روبروگشت، چراکه با توجه به لزوم گسترش کمی و کیفی دانشگاهها مقرر شد که دانشگاهها با تشکیل هیأت‌های امنا از استقلال، و آزادی عمل متناسب با فعالیت خود برخوردار شوند. در واقع منظور از تشکیل هیأت‌های امنا در ابتدا این بود که در هر دانشگاه، افرادی بصیر گرد هم آیند و علاوه بر تسهیل در امور مالی و اداری مؤسسات آموزش عالی با استفاده از امکانات خود، همکاری بخش خصوصی را با دانشگاهها میسر سازند و در عین حال با وقوف به نیازهای حیظه‌ی فعالیت هر دانشگاه، راهنمایی و نظارت‌های لازم را بنمایند. اما ولی در

۱. علی‌کنی، سازمان فرهنگی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳، ص ۳۰.

عمل برای استفاده از نفوذ مقامات دولتی، عضویت هیأت‌های امناء به عده‌ای تفویض شد که برای مشارکت فعال در امور دانشگاهها وقت کافی نداشتند. در نتیجه هیأت‌های امنا به جای رسالت اصلی خود، نقش صحنه‌گذاری بر اعمالی را که از آن آگاهی کافی نداشتند، بر عهده گرفتند. از طرف دیگر به جهت ارتباط دانشگاهها با یکدیگر و با نیازهای جامعه، مقرر شد امور مرتبط با آموزش عالی در یک وزارتخانه متمرکز شود که برنامه ریزی و نظارت در اجرای برنامه‌های آموزشی عالی را بر عهده بگیرد؛ ولی از ابتدای کار، وزارت علوم و آموزش عالی و دانشگاهها در مقابل هم قرار گرفتند و مقدار زیادی از نیروی خود را در راه خنثی کردن تصمیمات یکدیگر به کار انداختند که حاصل این تضاد را می‌توان در بی‌ثمری شورای مرکزی دانشگاهها مشاهده کرد. به هر صورت، دانشگاهها فاقد برنامه‌ی آموزشی متناسب با تحولات و نیازهای واقعی کشور بودند و موردی که به مشکلات دامن می‌زد، نداشتن روابط منطقی بین وزارت علوم و آموزش عالی، وزارت آموزش و پرورش، دستگاههای برنامه ریزی اقتصادی کشور با یکدیگر و با بازار کار بود. این مسایل و مواردی از این دست، موجب شده بود تا انقلاب آموزشی نیز کاری از پیش نبرد.

با وقوع انقلاب اسلامی و تغییر نظام سیاسی، سعی مسئولان جامعه بر آن بود تا بر اساس معیارهای اسلامی، نهادهایی جدید تأسیس و نهادهای قدیمی را نیز منطبق با معیارهای جدید کنند. در این میان مراکز آموزش عالی نیز از دیده‌نهمان نماندند؛ لیکن شرایط پس از انقلاب، مخالفت‌های جناحهای مختلف و هدایت و کنترل جنگ و مخالفتها، همه در درون دانشگاهها مرکزیت داشت. در واقع می‌توان اذعان نمود که علاوه بر نارسایی‌های علمی بر جای مانده از نظام پیشین، مشکل سیاسی شدن دانشگاهها و تحت‌الشعاع مسایل سیاسی قرار گرفتن همه‌ی جنبه‌های حیات دانشگاهی، بر آن اضافه شد. مسئولان کشور، با

وجود مسایل و بحرانهای طبیعی پس از انقلاب، یعنی فضای مباحثات و مجادلات گسترده‌ی سیاسی، سعی داشتند با مدیریتی مشاوره‌ای، اهداف انقلاب را به سمت و سوی ایجاد دانشگاهی اسلامی سوق دهند. بدین منظور در درجه‌ی اول کمیته‌ی گزینش اساتدان، دانشجویان و کارمندان دانشگاهها شروع به کار کرد. اکثر مدرّسانی که نوعی با جمهوری اسلامی در تضاد و به نوعی با عوامل دست‌نشانده‌ی نظام سابق در ارتباط بودند، برکنار شدند. به دلیل اخراج عده‌ی کثیری از اساتدان، مراکز آموزش عالی با کمبود استاد مواجه شدند که البته این مسأله، تأثیر مستقیمی بر کاهش پذیرش دانشجویان دانشگاهها گذاشت. از طرفی دیگر با وجود پیروزی انقلاب اسلامی، داوطلبان اعزام به خارج، بخصوص آمریکا، نیز افزایش یافتند. علی‌رغم وجود این مسایل و بسیاری از معضلات فرهنگی دیگر، جوّ سیاسی حاکم بر دانشگاهها، جاذبه‌ای برای فراگیری علم توسط دانشجویان باقی گذاشته بود. شرایط موجود در آن برهه، نوعی دگرگونی عمیق رامی‌طلبید. در چنین موقعیتی اکثر صاحبان فکری جامعه‌ی فرهنگی و دلسوزان، دانشجویان با دیدگاههای متفاوت از یکدیگر، در صدد اصلاح وضع موجود بر آمدند، لیکن از طرق مختلف؛ یک دسته اعتقاد بر اصلاح تدریجی وضع دانشگاهها داشتند و گروهی دیگر اصلاح دانشگاهها را تنها از طریق تعطیلی و بستن دانشگاهها قابل اجرا می‌دانستند و این اختلاف عقیده موجب کندی در کار اصلاح می‌گردید، اما وقوع رخدادهای اوایل ۵۹، موجبات تعیین زمان وقوع انقلاب فرهنگی (دگرگونی در آموزش عالی) را فراهم آورد. جرقه‌ی این اقدام در فروردین ۵۹ در دانشگاه تبریز زده شد؛ در پی سخنرانی یکی از مسئولان مملکتی، جوّ دانشگاه به شنج کشیده شد. در این بین دانشجویان مسلمان بر آن بودند تا دانشگاه را محاصره کرده، آن را تا برقراری اصلاحات فرهنگی تحت کنترل خود در آورند. این واقعه به سرعت به دانشگاههای شهرهای دیگر نیز

سرایت کرد و دانشگاهها به دست دانشجویان مسلمان محاصره شد. آنان بر آن بودند که تا ایجاد یک دگرگونی اساسی در آموزش عالی، محاصره‌ی خود را نشکنند. از طرف دیگر گروه دیگر دانشجویان، که این عمل را مغایر فرامین امام امت می‌دانستند و عقیده داشتند که بدون محاصره‌ی دانشگاه و تعطیلی آن نیز می‌توان تغییرات اساسی و اصلاحی ایجاد نمود، در برابر گروه اول مقاومت می‌نمودند. این مسأله باعث زد و خوردهای خونین میان گروهها شد و هر روز دامنه‌ی وسیعتری به خود می‌گرفت و کار به جایی رسید که دانشگاهها دیگر محل درس و مباحثه‌ی علمی نبود و تنها در آن با به حل و فصل اختلافات سیاسی پرداخته می‌شد.

در دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، انقلاب فرهنگی (دگرگونی در آموزش عالی)، به طور رسمی آغاز گردید و پس از چند روز مهلت برای خروج گروههای سیاسی از دانشگاهها، مجدداً تا آخر امتحانات پایانی سال بازگشایی شد، «لیکن پس از این مدت، اقدام خاصی در زمینه‌ی اصلاحات آموزشی صورت نمی‌گیرد تا اینکه رهبر انقلاب فرمان صدور برپایی «ستاد انقلاب فرهنگی» را در ۲۴ خرداد ۱۳۵۹ صادر می‌کنند.»

اقدامات ستاد انقلاب فرهنگی از سال ۱۳۵۹ شروع، و به سال ۱۳۶۳ پایان پذیرفت و از آن پس امور اصلاحی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بر عهده‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفت، که تا زمان حال نیز ادامه دارد. به دلیل اینکه اقدامات شورای عالی در راستای فعالیتهای ستاد انقلاب فرهنگی بوده است، شایسته است در ابتدا به فعالیتهای ستاد انقلاب فرهنگی پرداخته شود.

ستاد انقلاب فرهنگی

در بدو اعلام انقلاب فرهنگی، چون مسئولان و کارگزاران جامعه در مقابل

عمل انجام شده قرار گرفت. بودند، تنها اهداف اولیه و کلی را - که همانا اسلامی کردن دانشگاهها بود - در نظر داشتند، لیکن هدف و برنامه‌ریزی مشخص و سیاستگذاری فرهنگی امری که بدان رهنمون گردد و حتی مفهوم و معنی دقیق و معیار دانشگاه اسلامی مشخص نبود و هرکس بنا بر عقیده و جهان بینی خود آن را معنا می‌کرد؛ بدین لحاظ استاد انقلاب فرهنگی دست به ایجاد بازوهای اجرایی زد که هر یک وظیفه‌ی اصلاحی رکن خاصی از مراکز آموزشی عالی را به عهده داشتند.

۱. اولین قدمی که توسط ستاد انقلاب فرهنگی برداشته شد، تشکیل گروههای برنامه‌ریزی - علمی و مهندسی، کشاورزی، هنر، علوم انسانی، پزشکی و علوم پایه - بود و هدف کلی واحد برنامه‌ریزی آموزشی، تهیه و تدوین برنامه‌ی آموزشی در رشته‌های مختلف برای دانشگاههای اسلامی آتی ذکر شده بود. برای هر مجموعه از رشته‌های تحصیلی مرتبط، یک گروه تخصصی در ستاد شکل گرفت که این گروهها بر اساس اهداف عمومی دانشگاههای اسلامی اقدام به تدوین اهداف تخصصی رشته‌ی خود نمودند. برنامه‌ریزی برای رشته‌های مختلف، برای هر یک از آنها با دشواریهای خاص خود روبرو بود، لیکن رشته‌ی علوم انسانی به دلیل ماهیت خاص خود، در این میان نقش متفاوتی ایفا می‌کرد و باعث دل نگرانی مسئولان امر بود، چرا که از نظر صاحب نظران وقت، این رشته بر خلاف علوم همچون فیزیک، شیمی و ریاضی و... (که قانون ثابتی را دنبال می‌کنند و متعلق به مکتب یا کشور و ایدئولوژی خاصی نیستند) می‌بایست در بی طرف بودن آنها شک می‌کردند و با کمک روحانیون حوزه، بررسی و دوباره نویسی می‌شدند، برای همین، مسئولان دغدغه‌ی بسیاری در این امر داشتند.

۲. یکی از ارکانهای بسیار مهم، جهاد دانشگاهی بود که هم مدیریت دانشگاهها و هم نظارت بر اجرای پاره‌ای از مصوبات ستاد انقلاب فرهنگی را بر

عاهده داشت. پس از تشکیل ستاد، در مدت کوتاهی، شورای جهاد دانشگاهی به مثابه‌ی تنها نماینده‌ی ستاد انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های اصلی سراسر کشور تشکیل شدند.

۳. تأسیس کمیته‌ی گزینش استاد از دیگر اقدامات بود. از وظایف این کمیته، انتخاب استادان مناسب فرهیخته‌ای بود. که هم از لحاظ علمی و هم از نظر اخلاقی، مورد گزینش واقع می‌شدند.

۴. کمیته‌ی گزینش دانشجو اولین بار در سال ۱۳۶۱ پس از بازگشایی دانشگاه‌ها شکل گرفت که مقرر شد دانشجویان هم از لحاظ اخلاقی و تعهد و هم از نظر علمی و هم از لحاظ منطقه‌ای گزینش شوند.

۵. مرکز نشر دانشگاهی نیز برای تأمین کتابهای درسی، تحت نظارت مستقیم ستاد انقلاب فرهنگی بوجود آمد. این کمیته با استمداد از مؤلفان، مترجمان و استادان دانشگاه کتب مورد نیاز دانشگاه‌های اسلامی آینده را تهیه می‌کرد. به طوریکه گفته شده، بیش از ۲۵۰۰ تن از افراد صاحب نظر از اقشار مختلف، کمیته‌ی فوق را یاری نمودند.

علیرغم مشکلات و مسایل مبتلا به ستاد انقلاب فرهنگی، از قبیل: مسایل جنگ تحمیلی، فشارها و اختلافات سیاسی حاکم بر جامعه، عدم همکاری صاحب‌نظران مخالف انقلاب فرهنگی، چند مسئولیتی بودن اعضای ستاد و اختلاف نظر آنان با یکدیگر در پیشبرد اهداف انقلاب فرهنگی، ستاد مذکور موفق به انجام اقدامات مؤثری شد؛ برای مثال تا سال اتمام کار ستاد، برنامه‌ریزی ۶۸ مجموعه‌ی فنی و مهندسی، ۷۴ رشته‌ی پزشکی، ۲۰ رشته‌ی تخصصی کشاورزی، ۴۷ رشته‌ی علوم پایه و ۸۶ برنامه‌ی مربوط به علوم انسانی شایان ذکر است. همچنین فعالیتهای مرکز نشر دانشگاهی شامل: نشر علمی جزوه‌های درسی، کتابهای خارجی، نمایشگاه‌های کتاب و انتشار بیش از ۲۰۰۰ عنوان

کتاب بوده است.

علی رغم اقدامات مؤثر ستاد انقلاب فرهنگی، در یک ارزیابی کلی می‌توان اذعان کرد که هر یک از ارتکابها و بازوهای ستاد، در اجرای اهداف خود با مشکلات عدیده‌ای روبرو بودند که باعث کندی کار می‌شدند. به هر صورت در ابتدای کار و فعالیت‌های ستاد انقلاب فرهنگی، مقرر شده بود که دانشگاهها به مدت ۶ ماه بسته بمانند، که در طی این مدت، اهداف انقلاب فرهنگی؛ یعنی اسلامی شدن دانشگاهها یا به عبارت بهتر، تعیین استراتژی و سیستم آموزشی کشور، تعیین اهداف این آموزش و تدوین و طراحی سیستم آموزش، پیش از مرحله‌ی ابتدایی تا سطح آموزش عالی تعیین گردد و معضلات مربوط به برنامه ریزی آموزشی کلیه‌ی رشته‌ها، وحدت حوزه و دانشگاه، مدیریت دانشگاهها، گزینش استاد و دانشجو و... حل گردد؛ ولی آن این مدت، دو سال به طول انجامید و پس از این مدت نیز تنها کلاسهای رشته‌های فنی و ریاضی دایر شدند و تشکیل رشته‌های علوم انسانی به تعویق افتاد.

همان گونه که ذکر شد مسوولان کمیته‌ی برنامه‌ریزی، نسبت به درس این رشته حساسیت خاصی داشتند. در نتیجه آنان سعی بر آن داشتند تا با بهره‌گیری از روحانیان ستاد انقلاب فرهنگی و حوزه‌ی علمیه‌ی قم، نیازها و کمبودهای این رشته رفع گردد و این دروس بر اساس معیارها و ضوابط اسلامی حل و فصل شود و نیز بر برقراری ارتباط بین دو قشر روحانی و دانشگاهی کمک شود و این ارتباط مستحکم شود؛ لیکن به دلیل حجم کارها و اشتغال بیش از حد روحانیان مذکور و شاید به دلیل عدم زمینه‌سازی مناسب، اعتماد متقابل بین این دو گروه، ایجاد نشد. در نتیجه به جز انتشار چند کتاب معارف و اخلاق اسلامی اقدام خاص دیگری صورت نگرفت.

یکی دیگر از مسایل مده‌ای که ستاد انقلاب فرهنگی با آن دست به‌گریبان

بود، مسأله‌ی مدیریت و تداخل وظایف وزارت فرهنگ و آموزش عالی با جهاد دانشگاهی بود.

در آن برهه، مسأله‌ی مدیریت یکی از مشکل‌ترین بحثها محسوب می‌شد؛ لذا پس از تشکیل جهاد دانشگاهی و برای اداره‌ی امور دانشگاهها، نقش وزارت فرهنگ و آموزش عالی با ابهام مواجه شد و در طول تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، این ابهام وجود داشت. اعضای ستاد انقلاب فرهنگی امیدوار بودند با یکی شدن نهادهای موجود در آن زمان و ایجاد نظامی واحد که نه جهاد را در بر گیرد و نه وزارت علوم را و در عین حال شامل هر دو باشد، ستاد بتواند به کارهای اصلی خود، که برنامه ریزی و مشاوره و ایجاد طرح نظام دانشگاه اسلامی است، بپردازد و دست خود را از امور اجرایی کنار بکشد، لیکن به این کار موفق نشد.

به طور کلی چون وقوع انقلاب آموزشی بر اثر ایجاد عواملی خاص ایجاد شد و به وقوع پیوست، در نتیجه در ابتدا اهداف کلی را در نظر داشت و خبری از اهداف کاربردی و جزئی نبود که می‌بایست به مرور ایام تعیین می‌گشت، لیکن باز هم هر مسئولی با توجه به برداشت خود از اسلام، دارای عقاید متفاوتی بود و این تضاد عقاید، باعث کندی کار شده بود.

علاوه بر این مسایل، موانع دیگری از جمله ناکافی بودن اعضای اصلی ستاد، عدم صرف وقت کافی اعضا در ستاد به دلیل اشتغالات گوناگون، عدم هماهنگی نظام آموزش عالی با سطوح دیگر آموزشی و... موجب گشت تا سردمداران جامعه به فکر چاره‌ی کار باشند؛ از این روی اولین اقدام آنها تبدیل ستاد انقلاب فرهنگی به شورای عالی انقلاب فرهنگی بود. در این دگرگونی، علاوه بر کلیه‌ی افراد ستاد انقلاب فرهنگی، رؤسای سه قوه و چندین تن از مقامات عالی‌رتبه‌ی دولتی به این شورا پیوستند.

شورای عالی انقلاب فرهنگی

شورای عالی انقلاب فرهنگی به منظور رفع نقیصه‌های ستاد در آذر ۱۳۶۳ آغاز به کار کرد. در وهله‌ی اول، حوزه‌ی کار از وزارت فرهنگ و آموزش عالی به وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و فرهنگ و ارشاد اسلامی گسترش یافت؛ بدین معنا که شورای عالی انقلاب فرهنگی از این پس نه تنها به مسایل آموزش عالی بلکه به کل مسایل فرهنگی جامعه پیردازد. با توجه به اینکه تمام اجزاء و نهادهای جامعه در ارتباط تعاملی با یکدیگرند، در نتیجه اصلاح تک تک اجزاء کل باید مدنظر قرار می‌گرفت. بدین لحاظ با شروع برپایی شورای عالی، علاوه بر تداوم اصلاحات آموزشی دانشگاهها، سعی شد تا به فرهنگ کل جامعه نیز توجه بیشتری مبذول شود.

در طول عمر ستاد انقلاب فرهنگی، به دلیل مشکلات فراوان و عدیده، برنامه‌ریزی اکثر رشته‌های عالی و دکتری انجام نشده بود. با برپایی شورای عالی، مقرر شد تا عین اینکه کمیت مواد درسی به حداقل ممکن برسد، کیفیت نیز محفوظ بماند و نیاز کشور به نیروی کار آزموده، محدودیت دانشگاهها و هزینه‌ی سنگین آموزش عالی نیز در نظر گرفته شود.

به منظور رفع مسایل مربوط به کمبود کتب علوم انسانی، در سال ۱۳۶۴ سازمان سمت (سازمان تهیه و تدوین کتب علوم انسانی و اسلامی) ایجاد شد و ادامه‌ی فعالیتهای بازبینی کتب علوم انسانی سابق به این سازمان واگذار گردید. لیکن تا مدت‌ها به دلیل ماهیت این رشته، عدم سرعت لازم اجرایی و نیاز هیأت دولت به نیروهایی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی، اقتصاد، مردم‌شناسی، علوم سیاسی، و سایر رشته‌ها و زمینه‌های علوم انسانی به منظور تألیف منابع اسلامی، تنها یک سری کتابهای عربی و اخلاق و تربیت اسلامی برای دروس دانشگاهی به زیر چاپ رفت این در حالی بود که در زمینه‌ی علوم پایه و سایر علوم، تعداد زیادی

کتاب منتشر شده بود.

پس از برپایی شورای عالی انقلاب فرهنگی، بازوها و ارگانهای ستاد سابق، همچنان به روند کاری خود ادامه دادند. یکی از این ارگانها جهاد دانشگاهی بود که از ابتدا با مشکل اداره و مدیریت دانشگاهها و تداخل مدیریت و وظایف آن، با وزارت فرهنگ و آموزش عالی دست به گریبان بود. در نتیجه برای رفع این معضل و تعیین حدود فعالیتهای جهاد دانشگاهی، مقرر شد تا جهاد به فعالیتهای فرهنگی محض و تحقیقاتی غیر وابسته به دانشگاهها بپردازد. با حذف وظیفه‌ی مشارکت در مدیریت و اداره‌ی دانشگاهها، این مشکل حل شد و پس از گذشت چند سال، جهاد دانشگاهی به عنوان پل ارتباطی دانشگاه و بخش صنعتی و خدماتی کشور به فعالیت پرداخت و محل استقرار آن بیرون از دانشگاه تعیین شد. یکی از اهداف انقلاب فرهنگی، رسیدن به خودکفایی علمی بوده است که از جمله ارکان آن را تأمین دانشجو در داخل کشور تشکیل می‌دهد. اعزام محصل به خارج، پس از توقف کار دانشگاهها، متوقف شد، ولی به هر حال بنابر نیاز کشور به برخی تخصصهای ناموجود و مورد نیاز کشور، لازم بود تعدادی از دانشجویان اعزام شوند. در سالهای اولیه‌ی برپایی نظام جمهوری اسلامی، ضابطه‌ی مشخصی در این خصوص وجود نداشت؛ اما از تیرماه ۱۳۶۱، اولین امتحان اعزام دانشجو در ایران برگزار گردید.

در این رابطه سیاستگذاران فرهنگی، تمهیدات خاصی را به اجرا در آوردند. فرستادن دانشجویان به خارج، علاوه بر رفع نیاز کشور، اثرهای نامطلوبی را همراه داشت؛ لذا مسؤولین ضوابطی را معین نمودند. بسیاری عقیده داشتند که اثرات مخرب تعلیمات غرب و نابسامانیهایی را که ظرف ۵۰ سال بر کشور وارد آمده نمی‌توان ظرف ۱۰ یا ۲۰ سال رفع کرد، بلکه باید به مرور ایام چنین اثراتی را از بین برد و به خودکفایی علمی نایل آمد. برخی نیز با دیدگاهی انتقادی، ارج نهادن

و برتری گذاردن به تحصیل‌کردگان خارج را بر داخل از هر نظر مورد تنقید قرار داده‌اند و اذعان داشته‌اند که یکی از الزامهای اتکا به داخل این است که باید اولویت را به تحصیلات در داخل کشور منحصر کرد، لیکن مشکلات موجود در سیستم اداری از طرفی و از طرف دیگر فراهم نبودن امکانات مناسب در ایران، برای جذب آنها بازهم مشکل آفرین بوده است.

علاوه بر رسیدگی به مشکلات ستاد انقلاب فرهنگی، شورای عالی برای هرچه بهتر انجام شدن کارها و مراقبت از جریان صحیح و سالم انقلاب فرهنگی و رسیدگی به مسایل آن، دست به تشکیل هیأت نظارت و بازرسی زد، که این کار از طریق اعزام هیأت‌های بازرسی به مراکز و مؤسسات علمی، فرهنگی، آموزشی، تبلیغاتی و هنری و رسیدگی به مسایل حاد سیاسی و فرهنگی مراکز آموزشی و تهیه‌ی گزارش‌های لازم و رسیدگی به شکایات رسیده از مؤسسات آموزش عالی انجام می‌گرفت. تا سال ۱۳۶۹ فعالیت این هیأت پیرامون امور داخلی دانشگاه‌ها بود. پس از تجدید نظر در ساختار هیأت، تغییراتی که در برخی از وزارتخانه‌ها و سازمانها پیش آمد بود نیز مورد توجه قرار گرفت. اما این هیأت نیز مسایل خاص خود را دارا بود که موجب عدم رسیدگی صحیح به حل مسایل دانشگاهها می‌شد.

سخن آخر

پس از وقوع انقلاب اسلامی، فرصت بسیار مغتنمی به منظور قرار گرفتن آموزش در مسیر صحیح، ایجاد شد؛ یعنی آموزشی که علاوه بر در نظر گرفتن نیازها و اقتضای کشور، در راستای ارزشهای آرمانی - فرهنگی نیز حرکت کند. در ابتدا، ستاد انقلاب فرهنگی با کمک ارگانهای وابسته به آن، به مثابه‌ی آغازگران ایجاد تحول و دگرگونی آموزشی، بخصوص آموزش عالی، با مسایل متعددی مواجه بودند؛ با این وجود توانستند اساس و پایه‌های اصلاحات آموزش عالی را

قالبریزی نمایند. پس از گذشت قریب چهارسال از عمر فعالیت ستاد، شورای عالی انقلاب فرهنگی به منظور مرتفع کردن مسایل مبتلا به ستاد، پا به عرصه‌ی وجود نهاد. شورای عالی انقلاب فرهنگی در صدد برآمد تا علاوه بر رسیدگی به مشکلات دست به گریبان آموزش عالی، معضلات سطوح دیگر آموزشی و همچنین فرهنگ کل جامعه را نیز مدنظر قرار دهد. از بدو شروع فعالیت ارگان مذکور، مصوبات بسیاری در زمینه‌های مختلف، از جمله: در حیطة‌ی گزینش دانشجو، هیأت علمی، نحوه‌ی اداره‌ی امور مراکز آموزش عالی، برنامه‌های درسی و رشته‌های تحصیلی و... به تصویب رسید و به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. لیکن به نظر می‌رسد اثرات چندین دهه نارسایی و آموزش غلط، در دوره‌ای کوتاه، قابل رفع نیست. تا به حال شورای عالی، راه‌حلهای بسیاری را به بوته‌ی آزمایش گذاشته است، اما هنوز هم مشکلاتی از قبیل مدرک گرایی، جهت‌گیری دانش‌آموزان به سمت آموزش عالی و دانشگاه، کمبود استادان کارآموده، نحوه‌ی اداره‌ی امور مراکز آموزش عالی و... تا حدودی مطرح است.

به هر صورت سیاست‌گذاریهای فرهنگی در برهه‌های مختلف، متفاوت بوده است، لیکن در سالهای اخیر، این سیاستها، بخصوص در زمینه‌ی نحوه‌ی اداره‌ی امور، متمایل به سمت عدم تمرکز و منحصر کردن امور هر یک از مراکز آموزش عالی به خودشان است، یا برای نمونه، طرحهای ارائه شده، برای جوابگویی به خیل عظیم داوطلبان کنکور و گزینش صحیح و از روی دقت دانشجویان مستعد به تحصیل بوده است، لیکن شایسته است به منظور رفع نارسایی‌های حاضر، علاوه بر رسیدگی به مسایل داخلی شورای عالی (از جمله عدم هماهنگی بین مسئولان، عدم همفکری لازم، نداشتن هدف مشترک و عدم بهره‌گیری از افراد صاحب صلاحیت لازم، عدم وقت کافی برای رفع مسایل جامعه و دانشگاه و...) با بهره‌گیری و دقت نظر بیشتر بر روی لوايح ارائه شده به شورا، بر مشکلات فایق آمد.